



کد خبر : 9726667



تاریخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۰/۳۰ ۱۳:۲۱

تفسیر سوره مجادله جلسه 1 (1396/10/30)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یک توضیح کوتاهی عرض کنیم ما قبلاً که در قم این مباحثات را داشتیم تابستان‌ها که مشهد مشرف می‌شدیم سوره مبارکه «حدید» سوره مبارکه «حشر» را آنجا چند سال بحث کردیم، سال‌ها که تابستان مشهد مشرف می‌شدیم این دو تا سوره نورانی آنجا بحث شد نوارش هم هست. ما یادمان نبود که سوره مبارکه «حدید» را بحث کردیم. دیدم مؤسسه می‌گوید که نوارش هست و ما سوره مبارکه «حدید» و همچنین «حشر» را اینجا بحث نمی‌کنیم. از امروز به خواست خدا سوره مبارکه «مجادله» را شروع می‌کنیم.

خدا را هم شاکریم به برکت نماز استسقاء که در بسیاری از استان‌ها انجام شد، عنایت الهی شامل حال همه بشود و شده الحمدلله.

سوره مبارکه «مجادله».

پرسش: ...

پاسخ: چون نوارش هست. با عمر کوتاه، ما دوبار بحث بکنیم، الآن هم همه‌اش به «بک یا الله» زنده‌ایم. دعا کنید - إن شاء الله - به پایان برسد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

{قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
(۱)}

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (۲) وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا ذَلِكَ تَوْعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۳)}

سوره مبارکه «مجادله» در مدینه نازل شد بخشی از احکام فقهی را این سوره نورانی به همراه دارد. سُوری که در مدینه نازل شد، ضمن عنایت به اصول محوری دین، مسائل فقهی، اخلاقی، حقوقی را بیشتر از سور مکی در بر دارد. مخصوصاً مسائل فقهی را. در جاهلیت یک نکاحی بود به نام نکاح شُغار و طلاق بود به نام طلاق ظهار. نکاح شُغار عبارت از این بود که دو نفر تعهد می‌سپردند که دخترشان یا خواهرشان را به عقد یکدیگر دریاورند که مهریه عقد هر کدام عقد دیگری باشد. این شخص دختر خود را به همسری آن شخص درمی‌آورد که آن شخص هم دختر خود را به همسری این شخص در بیاورد. این نکاح به نام نکاح شُغار بود که در اسلام تحریم شده تکلیفاً و باطل شده است و ضعاً و اثری بر نکاح شُغار نیست، این در فقه ما مطرح است.

طلاق بود به نام طلاق ظهار که اگر خواستند طلاق بدهند به عنوان طلاق ظهار، دست روی پشت همسرشان می‌گذاشتند، می‌گفتند: «ظَهَرَ كَظْهَرِ أُمِّي»، این صیغه را اجرا می‌کردند و این را طلاق می‌دانستند و این زن هم برای همیشه بر او حرام بود، این قسم طلاق را هم اسلام منع کرد، فرمود این طلاق نیست. زنی از یک قبیله خاصی که حالا سالمند شد، مورد بی‌مهری شوهر قرار گرفت و شوهر او را ظهار کرد با طلاق ظهار او را از منزل کرد، ناله‌ای به درگاه خدای سبحان کرد، این یک؛ هر دو آمدند به

محضر پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) عرض حال کردند، این زن شکایت کرد، دو؛ دو تا گفتگو داشتند؛ یک گفتگو برای زن بود با خدا و گفتگویی هم در محکمه حضرت داشتند، در محضر پیغمبر. خدای سبحان طبق بیان قرآن کریم، دو تا سمع و شنوایی دارد ما هم در عرفمان همین طور است در محاورات خود هم دو تا سمع داریم، دو تا شنیدن داریم. در قرآن هم دو تا سمع مطرح است، دو تا نظر مطرح است، دو تا کلام مطرح است؛ یک سمع طبیعی که انسان هر صدایی را می‌شنود خدا هم هر صوت و هر کلامی را می‌شنود، هر حرفی را که ما می‌زنیم ذات اقدس الهی می‌شنود؛ چه بد چه خوب. او سمیع است او بصیر است همه چیز را می‌بیند همه چیز را می‌شنود. یک سمع تشریفاتی داریم که ما هم در محاورات عرف داریم، قرآن هم این را امضا کرده است و قرآن هم دارد. ما می‌گوییم فلان شخص حرف ما را نمی‌شنود؛ نمی‌شنود نه یعنی نمی‌شنود فیزیکی، گوش نمی‌دهد؛ می‌شنود اما ترتیب اثر نمی‌دهد یا فلان شخص حرف ما را می‌شنود. کسی از فرزندش تعریف می‌کند می‌گوید این فرزند حرف ما را می‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهد. خدای سبحان این شنوایی را هم در قرآن به خودش نسبت می‌دهد، در روایات هست، در قرآن هست که **{إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ}** [1] دعا را می‌شنود؛ یعنی ترتیب اثر می‌دهد. او غیبت و سب و لعن و فحش و معصیت را هم می‌شنود، چون خدا **{بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ}** [2] است؛ اما دعا را ترتیب اثر می‌دهد. ببینید مردم چند استان گفتند یا الله! به هر حال طولی نکشید که باران آمد. در چند استان این مملکت به لطف الهی گفتند خدا، خدا هم شنید و باران آمد که امیدواریم به برکت قرآن و عترت به ناله‌های بچه‌های ابی عبدالله، این کشور را به بیگانه‌ها نیازمند نکند، باران کافی برای مزارع ما، مراتع ما نازل بفرماید!

فرمود من به دعا گوش می‌دهم، این یعنی چه؟ **{إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ}**، در روایات و ادعیه ما هم هست که بگویید خدایا! **«إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»** [3] یعنی گوش می‌دهی. اگر کسی می‌گوید فلان شخص حرف مرا گوش می‌دهد؛ یعنی اگر من خواهشی کردم، عمل می‌کند. خدا این سمع را هم دارد، او **{سَمِيعُ الدُّعَاءِ}** است. او ممکن است سب و لعن را گوش ندهد اگر کسی به کسی بد گفت، نفرین کرد، خدا گوش ندهد و عمل نکند و ترتیب اثر ندهد؛ اما ممکن نیست کسی دعا بکند و خدا گوش ندهد، **{إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ}**.

این زن ناله کرد این دو تا سمع در کنار هم در همان اوایل سوره مبارکه «مجادله» آمده: **{قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا}**، این زن ناله کرد، گفت حالا من سالمند شدم شوهرم می‌خواهد مرا رها کند، من چه کنم؟ این دعا را خدا گوش داد و مشکل این زن را حل کرد. بعد فرمود: **{وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَخَاوَرُكُمْ}**، این دو نفر آمدند؛ هم آن شوهر نامهربان و هم این زن ستم‌دیده، آمدند در محکمه تو دارند شکایت عرضه می‌کنند، تو می‌شنوی محکمه اینها را اداره می‌کني، خدا هم می‌شنود.

«فَتَحْصِلْ أَنَّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى سَمْعِينَ»، چه اینکه برای او دو نظر هست، برای او دو کلام هست. خدا **{بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ}** [4] است، مگر می‌شود خدا چیزی را نبیند؟ در همان آیات شصت به بعد سوره مبارکه «یونس» گذشت که همین که وارد عمل می‌خواهید بشوید خدا می‌بیند: **{وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا**

عَلَيْكُمْ شَهِوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ؛ [5] همین که می‌خواهید وارد بشوید، ما می‌بینیم، پس {بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ} است. اما همین خدا یک عده را نگاه نمی‌کند: {لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} [6] همین خدایی که با همه دارد حرف می‌زند که اگر کلمات الهی را بشنوند دریاها مرگب بشوند: {لَنفَعَدَ الْبُخْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَعَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي} [7] همین خدا با یک عده حرف نمی‌زند: {وَلَا يَكُلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ}؛ یک عده را نگاه نمی‌کند. ما هم در محاورات عرفی این طور هستیم، می‌گوییم فلان بزرگوار ما را نگاه نمی‌کند؛ یعنی نگاه تشریفی.

پس «فَتَحْصِلْ أَنَّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى نَظْرِينَ رُؤْيَتَيْنِ»؛ چه اینکه کلام هم همین طور است، خدا با یک عده حرف نمی‌زند: {وَلَا يَكُلِّمُهُمُ اللَّهُ} با یک عده کاملاً حرف می‌زند: {وَكَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ} [8] این نهج البلاغه چقدر نورانی است! در همان خطبه «همام» که تقریباً بیست صفحه است و مرحوم سید رضی شش، هفت صفحه‌اش را نقل کرده و بقیه را متفرقاً در نهج البلاغه نقل کرده، شاید بخش‌هایی را هم اصلاً در نهج البلاغه نیاورد، اینکه حضرت فرمود: «يُنْخَذِرُ عَنِّي السَّيْلُ» [9] گفت و گفت و گفت تا شنونده جان داد. در پایان آن سخنرانی که در خطبه «همام» که «صِفَ لِي الْمُتَّقِينَ» [10] این تقریباً بیست صفحه است. آن‌که در نهج البلاغه هست هفت صفحه تقریباً هست، بقیه پراکنده است. در بعضی از خطبه‌هایی که دویست و اندی در آن‌جا هست، آن چهار سطر است. در بخش‌هایی از آن سنخ خطبه‌ها، دارد که ذات اقدس الهی «وَكَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ»؛ خدا با عقل اینها حرف زد. اینها نه پیغمبرند نه امام، چرا ما این‌گونه نباشیم؟ اگر حضرت درباره این‌گونه از مستمعان خدا سخن می‌گوید، اینها که نه پیغمبر بودند نه امام. فرمود مردان الهی کسانی‌اند که وقتی قلبشان پاک بود، با خدا مناجات کردند، خدا هم با آنها حرف می‌زند، «وَكَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ».

پس خدا «لله كلامين، لله نظرين، لله رؤيتين، لله سمعين». در این‌جا هم فرمود حرف دو نفر را هم شنید. حرف زن را چگونه شنید؟ این زن ناله کرد. الآن در این دعای باران همه ناله کردند. چندین استان گفتند یا الله! امیدواریم این ادامه داشته باشد، فیض بیاید و بدی ما و بدی برخی از مسئولان ما را نگاه نکند شهدای ما را، بزرگان ما را، جانبازان ما را، مجروحان ما را، اینها را نگاه کند و این مملکت را به بیگانه نیازمند نکند. دعا یقیناً مؤثر است. چطور یک زن ناله می‌کند خدا گوش می‌دهد و در قرآن می‌گوید ما شنیدیم، شنیدیم یعنی شنیدیم! {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا}، نه اینکه ما شنیدیم این آمده گله کرده! این را که بعداً گفته {وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمَا}. اینها آمدند در محکمه آن زن حرف خودش را می‌زند، آن مرد حرف خودش را می‌زند، اینها را پیغمبر شنیده، ذات اقدس الهی شنیده؛ اما ناله آن زن را اول شنید: {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ}، این برای همیشه زنده است. این کتابی است «الی يوم القيامة» فرقی نمی‌کند حالا آن روز آن زن این‌گونه ناله کرد ما هم امروز این طور ناله می‌کنیم. {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا}، مشکلتش را حل کرد. فرمود اینظهار باطل است در اسلام. ما این قانون را امضا نکردیم.ظهار طلاق نیست، معصیتی است مرد حق ندارد که به سراغ زوجه برود، زوجه زوجه است! زوجه طلاق نیست این کار باطل است. او اگر بخواهد آمیزش

بکنند باید کفاره بدهد تا دیگر از این حرف‌ها نزنند. این استجابت ناله آن زن است، {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ}، یعقوب(سلام الله علیه) گفت: {إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ}، [11] اینها شکایت خود را به الله می‌برند. این بیان نورانی امام مجتبی(سلام الله علیه) است فرمود: «أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُو اللَّهَ فَيَسْتَجَابَ لَهُ»؛ [12] فرمود من ضامن هستم اگر کسی قلبش صاف باشد راست بگوید جز از خدا چیزی نخواهد، یقیناً دعایش مستجاب می‌شود. فرمود من ضامن هستم. غیر از معصوم، کسی می‌تواند چنین حرفی بزند؟ او از طرف چه کسی ضمانت می‌کند؟ از طرف خدا دارد ضمانت می‌کند. فرمود: «أَنَا الضَّامِنُ لِمَنْ لَمْ يَهْجُسْ فِي قَلْبِهِ إِلَّا الرِّضَا أَنْ يَدْعُو اللَّهَ»؛ اینکه خدا دعایش را مستجاب می‌کند. الآن عده زیادی ناله زدند به هر حال باران آمد، این خداست! غرض این است که این سمع‌ها کاملاً از هم جداست، نگاه‌ها کاملاً از هم جداست، کلام‌ها کاملاً از هم جداست و شهودها و استجابات‌ها کاملاً از هم جداست. فرمود ظهار را ما برداشتیم، اصلاً ظهار را امضا نکردیم ما، یک کار لغوی کرده است. تو زن او هستی، باید هم باشی در خانه‌اش و او اگر بخواهد نزدیک بشود به تو باید کفاره بدهد، این اجابت ناله این زن است. {قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ}، مگر اینها چقدر اهل نماز شب بودند؟ زنی بود که تازه مسلمان شد. {وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ} به «کلا المعنین»، {بَصِيرٌ} به «کلا المعنین»، چون همین خدا در همین قرآن فرمود من یک عده را نگاه نمی‌کنم. در همین قرآن فرمود من با یک عده حرف نمی‌زنم، با اینکه این دریاها مرگب بشوند {لَنفَعِدَ الْبَحْرَ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي}، پس با یک عده حرف می‌زند، با یک عده حرف نمی‌زند؛ منتها وجود مبارک حضرت امیر این را باز کرده، فرمود: «نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ»؛ خدا با اینها مناجات کرده، در این «مناجات شعبانیه» که از غرر ادعیه ماست، می‌بینید اول بخش منادات است، انسان وقتی دور است می‌گوید: «یا الله، یا الله، یا الله، یا الله»! وقتی احساس قُرب می‌کند، نوبت به مناجات می‌رسد، چون وقتی نزدیک شد، جای نجواست، جای ندا نیست. وقتی احساس بُعد می‌کند «یا الله» می‌گوید. بگو: «یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ». حالا که احساس قُرب کردی، دیگر جای «یا» نیست، بگو: «ربّ». این را اگر شما به یک نحوی بدهی می‌گوید این «ربّ» منادای محذوفی است که حرف «یا»ی آن حذف شده، ولی به یک محدّث که می‌دهیم می‌گوید اینجا جای «یا» نیست، «یا» در آن ده بار بود که «یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ» بعد از آن ده بار که دیگر نمی‌گویند «یا»! این چون دنبال رفع و نصب است می‌گوید این «ربّ، ربّ، ربّ، ربّ، ربّ»، در این ده تایی بعدی «یا» حذف شد است. جای حذف «یا» نیست، تمام شد «یا». وقتی منادات به مناجات رسیده، دیگر جای «یا» نیست دنبال کسره و فتحه نباش! بگو «یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ، یا ربّ»، بعد وقتی احساس قُرب کردی، بگو «ربّ، ربّ، ربّ، ربّ، ربّ»، «ربّی کذا، ربّی کذا»، نه اینکه «یا ربّ»! این تازه مرحله میانی بین منادات و مناجات است. وقتی که به مناجات تام رسید، در آن بخش‌های «مناجات شعبانیه» دارد که «ناجیتک، ناجیتک». بعد آن مرحله نهایی که انسان دیگر حق حرف ندارد، در همین «مناجات شعبانیه» هست که خدایا! دیگر نوبت من تمام شده، آن مراحلی که باید منادات باشد گفتم «یا ربّ»؛ آن مرحله‌ای که باید مناجات باشد با تو نجوا کردم؛ اما حالا نوبت توست من باید گوش بدهم. «ربّ ناجیتنی» تو با من مناجات بکنی.

«لاحظتني» تو مرا بايد ببيني، من كه تو را ديدم. «و اجعلني ممن ناديتُهُ فأجابك و لاحظته فصعق لجلالك» [13] تو با هم حرف بزن كه من بيهوش بشوم! اين «صعق، صعق» مخصوص مناجات خدا با بنده است. به ما نگفتند اينها را نخوان. گفتند اين راه باز است شما هم مي‌توانيد بخوانيد؛ اما ما حالا لفظاً مي‌خوانيم ولي به ما گفتند كه راه باز است، نگفتند اين را نفهم! گفتند بفهم! حالا ما درك نمي‌كنيم ولي مي‌خوانيم ولي به هر حال راه باز است. آن قدر هست كه به ما گفتند بخوانيد و بفهميد. «اقرأ و ارقه» [14] «و اجعلني ممن ناديتُهُ فأجابك و لاحظته فصعق لجلالك»؛ من بيهوش بشوم. اينجاست كه وجود مبارك حضرت امير دارد كه بعضي‌ها خدا با آنها مناجات کرده، با آنها سخن گفته، هر دو در نهج البلاغه هست. «ناجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ»؛ اينها مختص به امام و امامزاده‌ها كه نيست، مربوط به ماست. عمل هم شده، وقتي زني تازه مسلمان ناله مي‌كند خدا جواب مي‌دهد چرا ما نباشيم؟ فرمود او سميع است به هر دو معنا، بصير است به هر دو معنا، شما ناله بزن ما مي‌شويم، همين!

بعد اينها را تهديد كرد. حالا حكم چيست؟ خدا شنيد چه كار بايد كرد؟ خدا شنيد. نه شنيد يعني گوش داد، نخير! ترتيب اثر داد. وقتي ما گفتيم: {إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ}، ترتيب اثر مي‌دهد، چه كار مي‌كند؟ يك قانون صادر مي‌كند، حكم صادر مي‌كند. آن حكمي كه صادر كرد چيست؟ فرمود: {الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ}، اگر ما گفتيم يك پيشنهاد داديم به اين آقا، اين آقا شنيد، وقتي شنيد به هر حال امضا مي‌كند نامه‌اي مي‌نويسد حرفي مي‌زند. نه اينكه حالا شنيد گوش داد، ترتيب اثر نداد. اگر ترتيب نداد، مي‌گويم گوش به حرف ما نداد. اينجا مي‌گويد گوش به حرفشان داد. گوش به حرفشان داد يعني چه كار كرد؟ قانون صادر كرد، گفت اظهار باطل است. طلاق نيست، اين زن، زن اوست مرد اگر بخواهد به او نزديك بشود چون كار بدی کرده است بايد كفاره بدهد. {الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ}، قاعده كلي است؛ يعني اين شأن نزول خصيصة‌اي ندارد. بعضي از امور است كه مخصوص يك خاندان است، مثل جريان كساء و آيه تطهير و اينهاست؛ اما يك قانون كلي است حالا چه مربوط به اينها، چه مربوط به زن‌هاي ديگر. {الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ}، آنها مي‌گويند: «ظهر كظهر امي» خيرا! اين طور نيست، ظهرش مثل أم نيست، اين مادر او نمي‌شود، اين زن اوست. چرا؟ چون {إِنَّ أُمَّهَاتَهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ}، مادر اينها همان است كه اين را به بار آورده است؛ البته اين حصر، حصر نسبي است نه نفسي؛ حصر اضافي است نه حقيقي. مادر در اسلام كه مسئله محرميت را به همراه دارد اعم از مادري است كه {وَلَدْنَهُمْ} و اعم از مادري است كه {أَرْضَعْنَكُمْ} [15] در آيه 23 سوره مباركه «نساء» فرمود انسان دو تا مادر دارد: مادري كه او را به بار آورد؛ مادري كه او را شير داد. {حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ}، اينها نسب؛ {و أُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ}، اينها رضاع. پس آنچه در اين بخش از سوره مباركه «مجادله» دارد يك حصر نسبي است، نه نفسي. مادر تنها آن نيست كه انسان را به دنيا آورده است. آن هم كه شير داده مادر انسان محسوب مي‌شود.

پرسش: احکام اخلاقی آن این همین طور است؛ یعنی احترام آن مادر رضاعی هم مثل مادر است؟

پاسخ: تا حدودی البته، وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یک مادر رضاعی داشت که حلیمه سعدیه، که خیلی احترام می‌کرد، یک همشیر رضاعی داشت که او را هم خیلی احترام می‌کرد. آن مادر رضاعی حضرت متوجه نمی‌شد که چرا پیغمبر فقط یک پستان را قبول می‌کند، هر وقت یک پستان را دهن حضرت می‌گذاشت قبول می‌کرد. می‌خواست پستان دیگر را به دهن حضرت بگذارد، اصلاً قبول نمی‌کرد.[16] این رازش را متوجه نمی‌شدند، بعدها فهمیدند که حضرت به آنها می‌فهماند که من یک همشیر هم دارم که حالا یا خواهر من است یا برادر رضاعی من است. این پستان برای اوست. من در سهم برادرم یا خواهرم تصرف نمی‌کنم. این در دوران شیرخوارگی است، مادر او حلیمه سعدیه که متوجه نمی‌شد این راز چیست!

غرض این است که حضرت در این قسمت فرمود: {الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ}، پس ظاهر طلاق است باطل؛ مثل اینکه شغار نکاحی است باطل و اینها در جاهلیت این حرف را می‌زدند: {وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا}، حالا آمد و این کار را کرد، این معصیت را کرد یا این اشتباه را کرد، ولی به هر حال راه باز است. راه این است که کفاره بدهد مسئله حل است. {وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ} راهش هم این است: {وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ}، بعد بخواهند با همسرشان زندگی کنند آمیزش کنند، {ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا}؛ باید کفاره بدهند، اول بنده آزاد کنند. اگر بنده نبود، صیام شهرین متتابعین، {ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا}؛ اگر بنده آزاد کردن مقدورشان نبود، {فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا}، این {مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا} را هم در آیه قبل ذکر کرده، هم در آیه بعد ذکر کرده. تماس و تماس جنسی حاصل نشود، اگر این کفاره دوم هم مقدور نبود، {فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ}، این می‌شود: {وَ اللَّهُ يَسْمَعُ}.

حالا یک دو تا مسئله مربوط به مطالب قبلی بود که باید ذکر بشود: این روایتی که قبلاً ذکر شد بعضی از فضلا(حفظه الله) اینجا این روایت را پیدا کردند. مرحوم ابن بابویه قمی در *علل الشرایع* از «ابن المَتَوَكِّلِ عَنْ السَّعْدِ ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ الْعَظِيمِ الْحَسَنِيِّ (سلام الله علیه) عَنْ حَرْبٍ عَنْ شَيْخٍ مِنْ بَنِي أَسَدٍ» که «يُقَالُ لَهُ عَمْرُو عَنْ ذَرِيحٍ» این ذریح محاربی از اصحاب خاص بود. «عَنْ ذَرِيحٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)» که «قَالَ: أَصَابَ بَعِيرًا لَنَا عَلَّةٌ»؛ حضرت فرمود که ما شتری داشتیم این بیمار شد «وَ نَحْنُ فِي مَاءٍ لِيَنِي سُلَيْمٍ» ما داشتیم مسافرت می‌کردیم این شتر آسیب دید و به هر حال باید این را نحر می‌کردیم. «فَقَالَ الْعَلَامُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام)؛ آن کسی که همراه امام صادق(سلام الله علیه) بود عرض کرد: «يَا مَوْلَايَ أَنْحَرُهُ»؛ ما اینجا این را نحر بکنیم برای اینکه اینجا روستایی هست و عده‌ای استفاده می‌کنند. «قَالَ لَا»؛ اینجا نحر نکن. «تَرِيئْتُ»؛ مقداری صبر بکن. «فَلَمَّا سِرْنَا أَرْبَعَةَ أَمْيَالٍ» حضرت فرمود اینجا دست نگهدار، اینجا نحر نکن، فرمود ما وقتی که چهار میل، هر میلی تقریباً دو کیلومتر است،

چهار میل رفتیم «قَالَ يَا غُلَامُ انْزِلْ»؛ پیاده شو، «فَانْزِرْهُ»؛ این شتر را نحر کن، چرا؟ برای اینکه آنجا اموی و مروانی بودند همین‌هایی بودند که کربلا را تشکیل دادند اینجا این حیوانات بیابان بخورند بهتر است تا آنها. این است! «لَأَنْ تَأْكُلَهُ السَّبَاعُ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَأْكُلَهُ الْأَعْرَابُ»؛ [17] اعراب غیر از عرب‌اند. فرمود اینها همان‌ها هستند. این حیوانات بیابان بخورند، اینها که در بیابان‌ها هستند، مزاحم کسی نیستند. اگر خدای سبحان می‌فرماید: {أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ}؛ [18] پیغمبر خدا هم آن گونه حکم می‌کند، امام الهی هم همین گونه حکم می‌کند. مگر اینها جمع نشدند؟ اینها «قربة الي الله» آمدند کربلا. اینها که از شام نیامدند. در ظرف یک هفته سی هزار نفر، اینها از شام که نیامدند. اینها از همین چند قدمی آمدند. مگر ممکن بود از شام کسی لشکرکشی بکند در ظرف یک هفته کربلا را پر بکند؟ فرمود اینها این گونه هستند، حالا چرا ما به اینها بدهیم؟ این حیواناتی که کاری با ما ندارند، اینها بخورند. غرض این است که آنها با اینکه مظهر رأفت الهی‌اند، گاهی این حرف را می‌زنند.

سؤالی هم مربوط به علم دینی بود که این را اینجا مطرح کنیم و بحث را به پایان ببریم. در جریان علم دینی مستحضرید اگر کسی اصل علم را قبول نداشته باشد، شکاک باشد سوفیست باشد، معرفت‌شناس نباشد، معرفت را وهم و خیال و پندار بداند، علم را منکر باشد، این نمی‌تواند بحثی از علم دینی داشته باشد، این یک؛ و اگر کسی معرفت‌شناسی را قبول دارد، سوفیست نیست، اهل سفسطه نیست، واقعیت را قبول دارد، ادراک واقعیت را قبول دارد، اما - معاذ الله - دین را قبول ندارد، این همان طور چون دین را قبول ندارد، همان طوری که تفسیر را علم دینی نمی‌داند از باب سالبه به انتفای موضوع، فقه را علم دینی نمی‌داند از باب علم به موضوع، صحراشناسی و دریاشناسی و آسمان‌شناسی و ستاره‌شناسی را هم علم دینی نمی‌داند. پس اگر کسی ملحد بود نباید توقع داشت که فیزیک و شیمی را علم دینی بداند. اگر کسی علم را قبول دارد؛ یعنی سوفیست نیست، سفسطه‌باز نیست، یک؛ دین را قبول دارد، می‌گوید خدا هست، قیامت هست، پیغمبر هست، دو؛ این دارد در دانشگاه تدریس می‌کند، سه؛ این یقیناً چه بخواهد چه نخواهد، چه بداند چه نداند، علم او علم دینی است، چون تمایز علوم در بین احتمالات پنج‌گانه به تمایز موضوع است، نه به تمایز اغراض، نه به تمایز محمولات، نه به تمایز نسب، نه به تمایز سنخی مسائل، بلکه آن قول پذیرفته این است که تمایز علوم به تمایز موضوعات است. موضوع علم اگر خدا، اسم خدا، وصف خدا، فعل خدا، قول خدا، اثر خدا بود، این علم، علم دینی است. قبول و نکول استاد یا شاگرد یا مصنف یا مؤلف که دخیل نیست. کسی دارد درباره زمین یا دریا بحث می‌کند، صد درصد این علم، علم دینی است، چون درباره فعل خدا بحث می‌کند حالا چه می‌خواهد آن آقا قبول داشته باشد یا نداشته باشد.

«و الحمد لله رب العالمین»

[2]. سورة ملك، آیه 19.

1. الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص 575.

[4]. سورة ملك، آیه 19.

[5]. سورة يونس، آیه 61.

[6]. سورة آل عمران، آیه 77.

[7]. سورة كهف، آیه 109.

[8]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 222.

[9]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 3.

[10]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 3.

[11]. سورة يوسف، آیه 86.

[12]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص 62.

[13]. زاد المعاد - مفتاح الجنان، ص 49.

[14]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص 606.

[15]. سورة نساء، آیه 23.

[16]. شرف النبي، متن، ص 38.

[17]. علل الشرائع، ج 2، ص 599.

[18]. سورة اعراف، آیه 179.

برچسب